

تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت در مقیاس محلی

مرجان بدیعی ازندهی* - استادیار جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، ایران
محمدباقر قالیباف - دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، ایران
سید موسی پورموسوی - استادیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه امام حسین (ع)، تهران، ایران
محمدهادی پوپنده - دکتری جغرافیای سیاسی، دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران، ایران

پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۰۲/۱۵ تأیید نهایی: ۱۳۹۲/۰۴/۱۶

چکیده

دو رکن اصلی جغرافیا را انسان و مکان شکل می‌دهد؛ به گونه‌ای که برخی جغرافی‌دانان از جغرافیا با عنوان علم مکان‌ها یاد می‌کنند. بحث درباره هر مکان، اغلب در سه مقیاس جغرافیایی، یعنی محلی، ملی و جهانی مطرح می‌شود؛ زیرا در هر مقیاس، مجموعه متنوعی از پیوندها و شبکه‌های ارتباطی یا فرایندهای اجتماعی جریان دارند. برخلاف رشته‌های دیگر علوم انسانی، «هویت» در علم جغرافیا حاصل تعاملات متقابل بین انسان و مکان زندگی اوست. از این رو باید ضمن تبیین جغرافیایی این پدیده، مؤلفه‌های تأثیرگذار بر آن شناسایی شوند. «تبیین جغرافیایی» چیزی نیست جز توضیح و تفسیر درباره «چرایی» یا «چگونگی» ظهور یک پدیده یا رخداد جغرافیایی و نتایج حاصل از آن. این نوشتار در راستای پرداختن به تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت در مقیاس محلی، بر این نکته تأکید می‌ورزد که «چرا» و «چگونه»، «جغرافیا» بر شکل‌گیری «هویت» در «مقیاس محلی» تأثیر می‌گذارد. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که نه تنها هویت هر مکان در مقیاس محلی (روستا، محله، شهر و ناحیه جغرافیایی)، به دلیل آنکه از عناصر کالبدی و کارکردی ویژه خود تشکیل شده «منحصربه‌فرد» است، بلکه «هویت ساکنان» این مکان‌ها نیز جدا از «هویت مکان» آنها نیست. پژوهش پیش رو از نوع کاربردی است که با بهره‌گیری از روش پژوهش توصیفی - تحلیلی صورت پذیرفته است.

کلیدواژه: انسان، تبیین جغرافیایی، مقیاس محلی، مکان، هویت.

مقدمه

درهم‌تنیدگی پدیده‌های طبیعی و انسان‌ساخت که در سطح زمین پدیدار می‌شوند، هسته و علت وجودی علم جغرافیا محسوب می‌شوند. روشن است که هر پدیده‌ای ویژگی‌های خود را دارد و در زمان و مکان معینی پدیدار می‌شود. از این رو، در سطح زمین به مکان‌های مختلفی برمی‌خوریم که درهم‌تنیدگی پدیده‌های طبیعی و انسانی ویژه آن مکان را به نمایش می‌گذارند. بنابراین بازیگران اصلی فضای جغرافیایی نه طبیعت است و نه انسان، بلکه در هر فضای جغرافیایی، طبیعت و جامعه در تولید فضا و مکان، هریک نسبت به میزان توانایی سهمی را به خود اختصاص داده است (شکویی، ۱۳۸۲: ۱۵).

مبحث هویت نیز از این قاعده مستثنا نیست و یکی از مقولاتی است که در زمان و مکان معینی پدیدار می‌شود و در اثر درهم‌تنیدگی عوامل طبیعی با عوامل انسانی در یک مکان خاص شکل می‌گیرد. اکثر صاحب‌نظران حوزه علوم انسانی که به بحث هویت می‌پردازند، هویت را پدیده‌ای جمعی در نظر گرفته و آن را به دو دسته کلی «هویت شخصی»^۱ و «هویت اجتماعی» تقسیم می‌کنند. هویت شخصی بر شرح حال و ویژگی‌های شخصی بنا شده است و به این سؤال پاسخ می‌دهد که من کیستم و به کجای جهان تعلق دارم؟ هویت شخصی هر کس به شدت تحت تأثیر محیط و شرایط فرهنگی اوست، چنانکه گیدنز یادآور می‌شود، محتوای هویت شخصی مانند دیگر عرصه‌های وجودی، از نظر اجتماعی و فرهنگی متغیر است. دسته دیگر هویت، یعنی هویت اجتماعی نیز، میزان تعلق ما به یک گروه را نشان می‌دهد (وودوارد، ۲۰۰۰: ۱۵).

هویت اجتماعی افراد، براساس عضویت آنها در گروه‌های اجتماعی تعیین می‌شود؛ زیرا هویت به وسیله روابط میان نیروهای فرهنگی و اجتماعی ساخته می‌شود و درجات و انواع گوناگون دارد و به تناسب پدیده‌هایی که انسان از طریق آنها خود را می‌شناسد و به دیگران می‌شناساند، می‌توان هویت داشت (احمدی، ۱۳۸۸: ۶۰). از جمله انواع هویت اجتماعی، می‌توان به هویت‌های فرهنگی، قومی، دینی، زبانی، نژادی، ملی و طبقاتی اشاره کرد. نکته جالب اینکه کمتر اثری را می‌توان یافت که شکل‌گیری هویت را حاصل تعاملات بین انسان و محیط او در نظر گیرد. به بیان دیگر، اغلب مطالعات مربوط به هویت در حوزه علوم انسانی با محوریت عوامل انسانی شکل می‌گیرد و به اهمیت و جایگاه مکان زندگی، هویت مکان، هویت مکانی و حس مکانی توجهی نمی‌شود، ولی در جغرافیا برخلاف رشته‌های دیگر علوم انسانی، مطالعه توأم روابط انسان و محیط در جهت شناخت عمیق‌تر محیط و بهره‌گیری مطلوب‌تر انسان از آن و سرانجام، بررسی رفتار انسان در محیط صورت می‌گیرد (شکویی، ۱۳۸۶: ۱۲۰). بر این اساس، هدف اصلی نگارندگان این مقاله گشودن دریچه‌ای نوین به مقوله هویت با رویکردی جغرافیایی است که برای نیل به این هدف، محور بحث، هویت بر روابط متقابل انسان و مکان زندگی او مبتنی خواهد بود. بنابراین، نقطه تمرکز این مقاله بر این نکته است که چرا و چگونه جغرافیا در معنای عام و مکان در معنای خاص، بر شکل‌گیری هویت در مقیاس جغرافیایی محلی تأثیرگذار است؟

۱. در نوشتار فارسی گاه از آن با عنوان هویت فردی یاد می‌شود.

مبانی نظری

تبیین در جغرافیا

پیش از بررسی مفهوم تبیین جغرافیایی، اشاره‌ای کوتاه به مفهوم «علم» و «روش‌های شناخت» آن اجتناب‌ناپذیر است. علم در لغت به معنی یقین، معرفت و دانش است. علم را می‌توان مجموعه‌آگاهی‌ها، دانش‌ها و معلوماتی دانست که تا کنون نسبت به دنیای ماده و عالم معنا، پیدا شده است (حافظنیا، ۱۳۸۸: ۵). فلاسفه و دانشمندان در کلیه اعصار در پی یافتن پاسخ این پرسش اساسی بوده‌اند که انسان چگونه علم به اشیا و احوال آنها پیدا می‌کند؟ (پرتوی، ۱۳۸۷: ۱۷).

براین اساس عده‌ای عقل را به‌وسیله استدلال و برهان، عده‌ای تجربه را به‌وسیله حواس، عده‌ای قلب و دل را به‌وسیله تزکیه آن، عده‌ای وحی را از طریق کتب آسمانی و عده‌ای هم همه اینها را منبع «شناخت» دانسته‌اند. مبنای کار در تفکر عقل‌گرایان روش قیاسی است، اما در تفکر تجربی روش استقرایی مبنای کار است. بدین معنا که با مشاهده، آزمایش و شناخت ماهیت پدیده‌ها، می‌توان با شناخت جزءها و ارتباط آنها با یکدیگر به «کل» پی برد و قوانین و نظامات کلی را نتیجه‌گیری کرد (حافظنیا، ۱۳۸۸: ۵). در میان رویکردهای گوناگون درباره مطالعه اشیا و پدیده‌های طبیعی و انسانی، می‌توان به دو رویکرد کلی اثبات‌گرایی^۱ یا پوزیتیویستی^۲ و فرا اثبات‌گرایی^۳ (برای مثال پدیدارشناسی) اشاره کرد که هریک از این رویکردها متشکل از مقولات گوناگون هستی‌شناسی^۴، شناخت‌شناسی^۵ و روش‌شناسی^۶ است. هستی‌شناسی پژوهش، بازتاب نگرش پژوهشگر درباره سرشت جهان است. شناخت‌شناسی پژوهش عبارت است از مطالعه اینکه چگونه و چه چیزی را می‌توان شناخت (والیمن، ۲۰۰۶: ۱۴) و روش‌شناسی پژوهش عبارت است از تحلیل مفروضات، اصول و روش‌های اجرا در رویکردی خاص به پژوهش (سوانت، ۲۰۰۱: ۱۶۱). بنابراین وقتی در حوزه علوم طبیعی کار علمی می‌کنیم، از آنجا که هستی‌شناسی آن از نوع عینی است، شناخت‌شناسی خاص آن تبیینی است و باید با روش‌شناسی پوزیتیویستی بررسی شود. اما وقتی درباره فرهنگ و هویت یک گروه تحقیق می‌کنیم که در حوزه علوم انسانی قرار دارد، هستی‌شناسی آن هم عینی (مکان افراد) و هم ذهنی است (ذهنیت افراد). بر این اساس شناخت‌شناسی و روش‌شناسی آن نیز به ترتیب هنگامی که در حوزه عینیات قرار می‌گیرد، از نوع تبیینی و پوزیتیویستی است و هنگامی که در حوزه ذهنیات قرار می‌گیرد، از نوع تفسیری و غیر پوزیتیویستی (هرمنوتیک و پدیدارشناسی) خواهد بود (شکل ۱).

1. Positivism

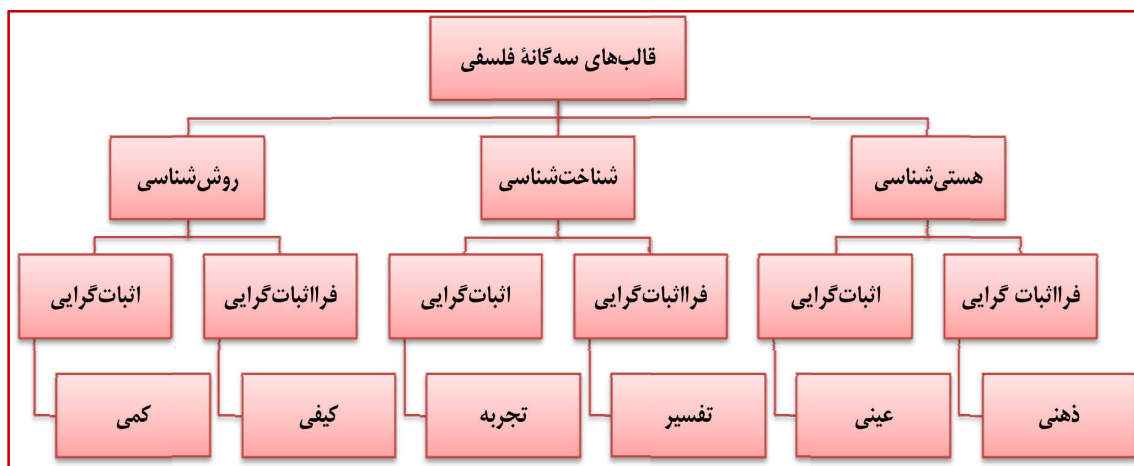
۲. پوزیتیویسم، از واژه پوزیتوو به معنای واقعی، مثبت، صریح، نسبی و تحقیقی گرفته شده است و در زبان فارسی به فلسفه تحقیقی، مکتب اثباتی، اثبات‌گرایی، مذهب تحصلی و مانند آن تعبیر می‌شود. پوزیتیویسم اصطلاحی فلسفی است که بر اساس آن، تنها روش معتبر تحقیق و شناخت، روش علمی تجربی دانسته می‌شود. به بیان دیگر، در این مکتب فقط امور حقیقی و اثبات‌شدنی، یعنی پدیده‌های مشهود و محسوس است که قابل شناخت محسوب می‌شود و طریق رسیدن به این شناخت نیز تجربه و مشاهده است، نه استدلال‌های فلسفی (توسلی، ۱۳۷۳: ۴۸).

3. Post positivism

4. Ontology

5. Epistemology

6. Methodology



شکل ۱. نمودار روش‌های مطالعاتی علوم انسانی در قالب‌های سه‌گانه فلسفی

منبع: نگارندگان

حال که جایگاه تبیین در این دو رویکرد علمی مشخص شد، در ادامه به بررسی مفهوم «تبیین» پرداخته می‌شود. در بسیاری از منابع فارسی، معمولاً تبیین را معادل «Explanation» در نظر می‌گیرند. از نظر لغوی تبیین به معنای هویدا شدن یا هویدا کردن، پیدا شدن، بیان کردن و آشکار ساختن است (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۹۱). تبیین در متون فلسفی انواع گوناگونی دارد، مانند: تبیین ناقص و کامل، قوی و ضعیف، موضعی و جهانشمول، علی و غیر علی، علمی و عادی، مبتنی بر قانون، روان‌شناختی، روان‌کاوانه، داروینی و کارکردی. البته هیچ طبقه‌بندی عام و کاملاً پذیرفته‌شده‌ای از انواع تبیین وجود ندارد و هر کس بسته به مقاصد خود، انواعی را برای تبیین ذکر می‌کند (صادقی، ۱۳۸۵: ۴۶). از نظر دانیل لیتل در تبیین یک پدیده یا رویداد، علاوه بر پاسخگویی به سؤالاتی از جنس «چرا» به سؤالاتی از جنس «چگونه» هم پاسخ می‌دهیم (لیتل، ۱۳۷۳: ۶). در هر حال در تبیین کردن حداقل دو کار مهم باید صورت گیرد؛ نخست اینکه حادثه تعلیل شود، یعنی علت وقایع گفته شود؛ دوم اینکه ارتباط بین وقایع هم نشان داده شود. فرض بسیاری از فلاسفه علم و البته نه همه آنها، این است که تنها نوع خاصی از تبیین را تبیین علمی می‌گویند و به بیان دیگر هر تبیینی، علمی نیست (وودوارد، ۲۰۰۳). تبیین علمی فرایندی عقلی - پژوهشی (معرفتی) است که براساس دلیل و برهان و به شیوه‌ای منسجم و منطقی، به بررسی جنبه یا جنبه‌های گوناگون یک مسئله می‌پردازد و از پیدایش مسئله مجهول یا امر مبهم به وجود می‌آید (جمشیدی، ۱۳۸۷: ۸۰). به دیگر سخن، تبیین علمی به شناخت علل و عوامل پیدایی یک واقعه، امر یا پدیده می‌پردازد. این علل و عوامل می‌توانند عینی یا ذهنی و کمی یا کیفی باشند. این شناخت با کاربرد شیوه‌هایی چون قیاس، استقرا و همچنین پژوهش‌های تجربی صورت می‌گیرد. همچنین یکی از شیوه‌های مهم تبیین، اتخاذ سند از مواردی است که به آن قانون و نظریه قابل کاربرد اطلاق می‌شود (بهفروز، ۱۳۸۴: ۵۴). نتیجه اینکه هر «تبیین علمی» مرکب از دو عنصر کلیدی است: علیت و تحت قانون کلی قرار گرفتن. به نظر می‌رسد که علیت و قانونمندی (تعمیم) اگرچه با

یکدیگر ارتباط دارند، دو مفهوم متفاوت هستند. به بیان ساده، هنگامی که یک پرسش علمی می‌پرسیم «چرا پدیده الف روی داد؟» از یک سو می‌خواهیم بدانیم که چه علتی باعث شد که «الف» رخ دهد. از سوی دیگر، تبیین علمی پدیده «الف» باید به ما بگوید که این پدیده مصداق کدام قانونمندی است. بنابراین، از بحث‌های فلسفی که بگذریم، می‌توان دیدگاه پوزیتیویستی تبیین را با نام‌هایی چون مدل قانون فراگیر، تبیین‌های قانونمند (لیتل، ۱۳۷۳: ۸)، نظریه قانون فراگیر (نوذری، ۱۳۷۹: ۳۸) و قانونیت باوری (فی، ۱۳۸۱: ۲۷۰) شناسایی کرد.

برخی بر این باورند که یک تأمل کوتاه در مفاد و ساختار و نیز، موضوع و روش مطالعه در جغرافیا، به خوبی آشکار می‌کند که تمامی خصیصه‌ها و ویژگی‌های یک معرفت علمی در دانش جغرافیا موجود است و از این رو تبیین علمی در این رشته، خصلتی همانند سایر رشته‌های علوم قانونمند را دارد، گرچه این مطلبی نیست که عموم جغرافی‌دانان در آن اتفاق نظر داشته باشند (واثق و کامران، ۱۳۸۹: ۱۲).



شکل ۲. شش نوع تبیین علمی در جغرافیا

ترسیم: نگارندگان

دیوید هاروی جغرافی‌دان انگلیسی، معتقد است، شش نوع تبیین علمی را می‌توان در جغرافیا از یکدیگر تمییز داد که عبارتند از: توصیف آگاهانه، تحلیل مورفومتریک، تحلیل علی، اشکال تشریح زمانی، تحلیل کارکردی اکولوژیکی و تحلیل سیستمی (هولت و جنسن، ۱۳۷۶: ۱۵۱). بهفروز نیز در کتاب *فلسفه روش‌شناسی تحقیق علمی در جغرافیا* به چهار نوع تبیین قیاسی - جبرگرایانه^۱، قیاسی - احتمالی^۲، پیدایشی (تکوینی)^۳ و نقشی اشاره می‌کند (بهفروز، ۱۳۸۴: ۵۸-۵۴). در هر حال صرف نظر از انواع تبیین‌های علمی، می‌توان گفت برخلاف صاحب‌نظرانی همچون لیتل و شکویی که به دو سؤال

چرا و چگونه در تبیین اشاره دارند، جغرافی‌دانانی همچون هاروی، علاوه بر واژه چگونه به سؤال «چه»^۱ نیز در تبیین اهمیت می‌دهند. در این رابطه هاروی معتقد است با توجه به اینکه در جغرافیا به توصیف و تحلیل تفاوت ناحیه‌ای سطح زمین پرداخته می‌شود، لذا به دو بخش تفکیک‌پذیر است. بخش اول آن با واژه «چگونه» سر و کار دارد که باید در مورد پدیده‌ها به مطالعه بپردازیم. بنابراین به‌طور خاص این موضوع با دو موضوع عملکرد از توصیف و تبیین روبه‌روست. بخش دوم بیانیه شامل کلمه «چه» است و این مفهوم را دربردارد که درباره چه مسئله‌ای باید مطالعه کنیم. در واقع این مسئله قلمرویی از اشیا و عملکردها را شناسایی می‌کند که باید به توصیف و تحلیل آن پرداخت.

هاروی همچنین اشاره می‌کند که برای ایجاد یک تبیین باید به بررسی سه موضوع پرداخت. اول؛ بررسی قیاسی — پیش‌بینی‌کننده باشد. بنابراین هدف آن است که از این طریق به ایجاد بیانیه‌ها یا قوانین ناآل شویم و به‌طور تجربی نشان دهیم که این قوانین بر رفتار انواع گوناگون وقایع احاطه دارند. مورد دوم؛ دیدگاه رابطه‌ای است. در این دیدگاه تبیین به‌صورت موضوعی کانون توجه قرار می‌گیرد تا واقعه را از لحاظ تشریح به وقایع دیگر مربوط کند. مورد سوم؛ ساختن مدل است. بنابراین تبیین، توصیف چیزی را دربرمی‌گیرد که مشاهده نمی‌شود (بهفروز، ۱۳۸۴: ۶۴-۶۳).

مسئله دیگر در تبیین جغرافیایی، علیت^۲ و تحت قانون کلی قرار گرفتن (تعمیم) است. طبق تعریف، تبیین در جغرافیا عبارت از توضیح و تفسیر درباره علت یا علل^۳ ظهور یک واقعه یا پدیده جغرافیایی و نتایج حاصل از آن است. به سخن ساده مرحله تبیین، درپی یافتن علت یا علل یک پدیده و نتایج و آثار حاصل از آن در فضای جغرافیایی است. البته با تأکید بر رابطه علت و معلولی در علم جغرافیا، علل را همواره می‌توان از قوانین کلی استنتاج کرد (شکویی، ۱۳۸۶: ۹۹).
ناگفته نماند درباره قوانین در جغرافیا نیز اظهار نظرهای مختلفی شده است. برای مثال شکویی در کتاب *فلسفه جغرافیا* در این باره می‌نویسد: «قانون، تعمیمی با اعتبار و صدق فراگیر است. عده‌ای قانون را در کل‌های غیر مقید در زمان و فضا می‌دانند. امروزه اتفاق نظر حاصل است که کمترین شرط ضروری برای قانون‌وار بودن عبارت علمی این است که تعمیمی کلی باشد» (شکویی، ۱۳۸۲: ۴۰).

بهفروز نیز معتقد است، اگر جغرافی‌دانان معیارهای مشکلی برای تشخیص قوانین علمی به کار گیرند، به‌ندرت انتظار بیانیه‌های جغرافیایی را برای رسیدن به چنان موقعیتی خواهند داشت. در مجموع باید توجه داشت که جغرافیا به مثابه علم مکان‌ها، سعی دارد نظم موجود در آرایش پدیده‌ها بر مکان و فرایندهای حاکم بر الگوها را شناسایی کند که این نظم در صورت تأیید در همه مکان‌ها، به‌صورت قانون جغرافیایی یا فضایی درمی‌آید. رابطه بارندگی با ارتفاع، جرایم شهر با جمعیت آن، شدت فرسایش با عمر رودخانه، شدت آلودگی با فاصله از منشأ آلودگی، تراکم پوشش گیاهی با میزان بارندگی و... نمونه‌هایی از قوانین جغرافیایی هستند (پورا احمد، ۱۳۸۵: ۳۱۶). همچنین می‌توان از برخی قوانین نام برد که در جغرافیای سیاسی کاربرد دارند. مانند اصل مکانی‌بودن فعالیت انسان، اصل کانون‌گرا بودن فعالیت انسان در فضا و اصل کنش متقابل فضایی که محصول ویژگی‌های متفاوت مکان‌هاست. در واقع این اصل آخر، ناظر به ارتباطات دوسویه

1. What
2. Cause
3. Generalization

میان مناطق مختلف جغرافیایی است و در مورد تفاوت‌ها، شباهت‌ها، نیازهای متقابل، هم‌تکمیلی و مسائلی از این دست، بحث می‌کند. روشن است هر چه فاصله فرهنگی و اجتماعی میان مردم دو مکان مختلف کمتر باشد، یعنی از اشتراکات بیشتر فرهنگی (زبان، سنت و...) و اجتماعی (سطح سواد، اشتغال و...) برخوردار باشند، بیشتر به ارتباط با یکدیگر تشویق می‌شوند (میرحیدر، ۱۳۸۶: ۱۱). این اصل حتی امروزه با وجود کاربرد فناوری‌های نوین اطلاعات و ارتباطات نیز اهمیت خود را حفظ کرده است.

بر اساس آنچه بیان شد، می‌توان گفت همانند سایر علوم، در جغرافیا نیز در مرحله تبیین، پاسخ‌های کافی به سؤال‌های چرا، چگونه و چه داده می‌شود. از این رو، در ادامه بحث نخست به تبیین پدیده هویت پرداخته می‌شود و سپس به بحث مقیاس اشاره خواهد شد.

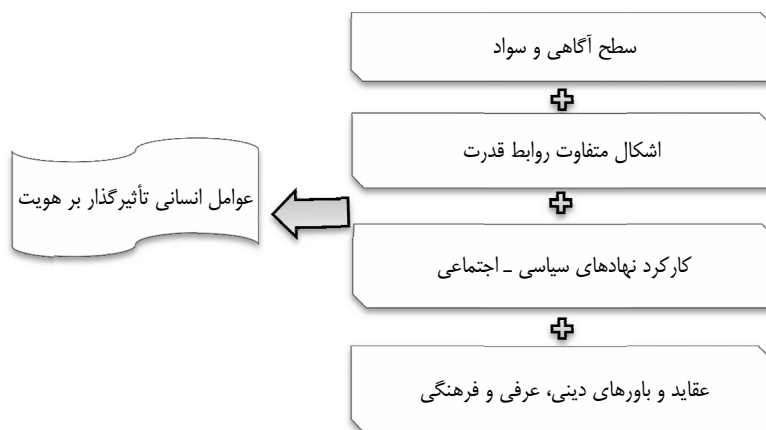
تبیین هویت

هویت^۱ واژه‌ای است عربی که در زبان فارسی نیز به کار می‌رود. در لغت‌نامه دهخدا، هویت «تشخص» معنا شده است (لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۹۱) و در فرهنگ معین نیز، ذات باری تعالی، هستی وجود، آنچه موجب شناسایی شخص باشد و حقیقت جزئی - یعنی گاه ماهیت با تشخص است و گاه بالذات یا بالعرض است - تعریف شده است (ابوالحسنی، ۱۳۸۸: ۲۳). واژه هویت به دو معنای ظاهراً متناقض به کار می‌رود؛ تشابه و تمایز. یعنی شباهت با کسانی که مانند ما هستند و تفاوت از کسانی که مانند ما نیستند (وودوارد، ۲۰۰۰: ۷). در واقع علت و چرایی پدیده هویت نیز به همین نیاز انسان‌ها به تمایز و شناخته‌شدن از هم‌نوعان دیگر خود مربوط می‌شود. همچنین باید توجه داشت که علت تفاوت در تعاریف گوناگون درباره هویت، به اولویت‌بندی بنیادهای هویت در رشته‌های مختلف بازمی‌گردد. برای مثال، میان اندیشمندان درباره اهمیت «چه بودن» و «چه کسی بودن» اختلاف نظر وجود دارد. برای نمونه، گیدنز که نگرشی جامعه‌شناسانه دارد، معتقد است هویت مربوط به فهم افراد درباره این است که «چه کسی» هستند و «چه چیزی» برای آنها مهم است (گیدنز، ۲۰۰۱: ۲۱)، اما کرنگ اندیشمند جغرافی‌دان، بر این باور است که هویت می‌تواند بیشتر به معنی ما «چه هستیم» تعریف شود نه «چه کسی هستیم» و اینجاست که «جغرافیا» معنا پیدا می‌کند (کرنگ، ۱۳۸۳: ۸۹)؛ زیرا با توجه به اینکه هسته و علت وجودی جغرافیا حاصل درهم‌تنیدگی پدیده‌های طبیعی و انسان‌ساخت است، روشن است که هر پدیده در هر زمان و مکان معین، ویژگی‌های خاص خود را دارد (شکویی، ۱۳۸۲: ۱۵). در هر حال با توجه به هدف نگارندگان این نوشتار که «تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت» است، به‌ناچار برای جلوگیری از اطاله کلام، مباحث مطروحه درباره تبیین هویت صرفاً بر محور جغرافیا و ویژگی‌های مکانی استوار است.

نخست در بحث تبیین هویت باید متذکر شد که هر رشته از علوم انسانی که به تبیین پدیده هویت می‌پردازد، باید به علت و چرایی ظهور این پدیده در حوزه خود پاسخ گوید؛ یعنی باید به این پرسش کلیدی پاسخ دهد که چرا و به چه دلیل پدیده هویت در چارچوب آن رشته شکل گرفته است. برای مثال در رویکرد جامعه‌شناسانه به مسئله هویت، باید

علت و چرایی وجود پدیده هویت و بروز تفاوت‌های هویتی در جوامع گوناگون از نظر فرهنگ، نسل، طبقه و قومیت بررسی شود. حال اگر با دیدگاه جغرافیایی به تبیین پدیده هویت پرداخته شود، عامل مکان، یک عامل بنیادی در شکل‌گیری پدیده هویت در نظر گرفته می‌شود. از این رو گفته می‌شود وجود پدیده هویت و بروز تفاوت‌های هویتی در جوامع گوناگون، به تفاوت در مکان‌ها و ویژگی‌های گوناگون جغرافیایی بازمی‌گردد. در مرحله بعد بنا بر ویژگی‌های هر رشته علمی، باید نحوه یا چگونگی تأثیرگذاری متغیرهایی همچون جامعه، مکان، فرهنگ و سیاست، بر شکل‌گیری هویت بیان شود. برای مثال، در حالیکه در جغرافیا سرزمین مشترک و تاریخ مشترک در نحوه شکل‌گیری هویت، اصل شناخته می‌شود، در علوم سیاسی تکیه بر ساختار سیاسی مشترک، ملیت، ملت یا جامعه مدنی بومی گذاشته می‌شود و در علوم اجتماعی زبان مشترک، دین مشترک و آداب و سنن مشترک عناصر اصلی به‌شمار می‌روند (مجتهدزاده، ۱۳۸۷: ۱۴۵).

همچنان‌که پیش‌تر اشاره شد، در تبیین پدیده هویت با دیدگاه جغرافیایی عوامل انسان و مکان، دو عامل بنیادی در شکل‌گیری پدیده هویت در نظر گرفته می‌شوند. نکته مهم درباره انسان، یکی از ابعاد اصلی جغرافیا و هویت، وجود هویت اجتماعی اوست که به انواع مختلف هویت فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، طبقاتی، قومی، ملی و... طبقه‌بندی می‌شود. در واقع هویت اجتماعی، ویژگی همه انسان‌ها به‌مثابه موجوداتی اجتماعی است و بر درک افراد از خود استوار بوده و ذاتی نیست؛ بلکه محصول توافق و عدم توافق میان افراد است. آنچه یک گروه انسانی را هویت می‌بخشد، شباهتی است که باعث تفاوت آنها از گروه‌های دیگر می‌شود. همان‌طور که اشاره شد شباهت و تفاوت، معنایی هستند که افراد آنها را می‌سازند. فرهنگ جوامع بشری نیز، فرایند تفاوت و شباهت را عینیت می‌بخشد. بدین ترتیب، ابزارهای فرهنگی هویت‌ساز هم به سهم خود، موجب شکل‌گیری مقوله‌های هویتی در بین جوامع بشری می‌شوند. زبان، مذهب، پوشاک، علایق زیباشناختی، تفریحات و سرگرمی، ورزش، تغذیه و غیره، مواردی‌اند که سبب شباهت درون‌گروهی و تفاوت برون‌گروهی می‌شوند (جنکینز، ۱۳۸۱: ۵). در مجموع می‌توان نحوه تأثیرگذاری عوامل انسانی بر هویت را براساس مواردی مانند سطح آگاهی و سواد، اشکال متفاوت روابط قدرت، کارکرد نهادهای سیاسی - اجتماعی در مکان‌های گوناگون تحلیل کرد (شکل ۳).



شکل ۳. عوامل انسانی تأثیرگذار بر هویت

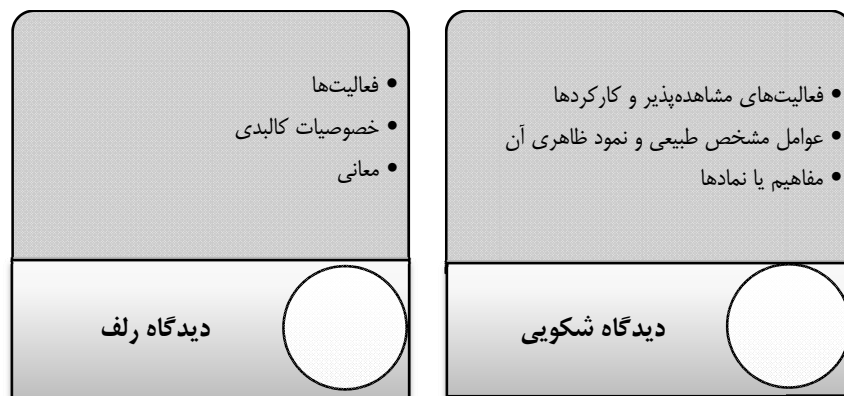
ترسیم: نگارندگان

همچنین، بعد دیگر جغرافیا و هویت، مکان و فضای زندگی انسان است. فضا و مکان به سه طریق منجر به شکل‌گیری تفاوت در پدیده‌های مختلف، از جمله هویت می‌شوند: اول، فرایندهای اجتماعی در مکان‌ها تشکیل می‌شوند؛ دوم، اعمال به شکل محلی به‌وقوع می‌پیوندند و لذا می‌توانند از نظر فضایی متنوع باشند و سوم، اعمال از نظر فضایی متنوع، می‌توانند زمینه‌هایی از نظر فضایی متنوع خلق کنند (جانستون، ۱۳۷۹: ۹۷). این سه طریق، در واقع علت یا چرایی تأثیرگذاری مکان بر پدیده‌های گوناگون از جمله هویت است. بر این اساس است که جغرافیا مطابق برخی تعاریف، خود به تنهایی برابر با علم مکان‌ها در نظر گرفته می‌شود (شکویی، ۱۳۸۲: ۱۸). مکان، بستر شکل‌گیری هویت‌هاست؛ چرا که انسان همواره خود را وابسته و مربوط به مکان معینی از سیاره زمین می‌داند. هایدگر، فیلسوف شهیر، در این رابطه می‌نویسد: دریافت هویت از طریق سکنی‌گزینی و در ارتباط با فهم اشیا است؛ چنانچه فهم پدیدارها بالاخص مکان، دارای نقش اساسی در هویت و اصالت بشر است (بمانیان و محمودی‌نژاد، ۱۳۸۷: ۱۷). بنابراین ارتباط بین مکان و هویت با کاربرد چنین رویکردی به‌خوبی فهمیده می‌شود. در تبیین جغرافیایی هویت، نحوه یا چگونگی تأثیرگذاری مکان بر هویت به دو صورت است: در حالت اول، مکان بسترساز شکل‌گیری هویت است؛ اما در حالت دوم، مکان ایجادکننده حس و هویتی است که جغرافی‌دانان از آن با عنوان حس مکانی و هویت مکانی^۱ نام می‌برند که هر دو نیز متأثر از هویت مکان هستند. در اینجا باید برای اجتناب از یکی پنداشتن هویت مکان و هویت مکانی به تفکیک آن دو بپردازیم. در واقع هویت مکانی نوعی ابراز وجود است که از معنای محیطی برای تعیین هویت استفاده می‌کند (مویر، ۱۳۷۹: ۳۷). به بیان دیگر هویت مکانی، احساسی در یک فرد یا یک جمع است که به‌واسطه ارتباطشان با یک مکان برانگیخته می‌شود. در این مفهوم، ارتباط تنگاتنگی بین هویت مکانی و حس مکانی ایجاد می‌شود؛ زیرا حس مکانی مربوط به وابستگی انسان به مکانی است که در آن زندگی می‌کند و هویتی است جمعی که به یک مکان خاص گره خورده است و شاید بهترین اندیشه به‌مثابه ویژگی منحصربه‌فرد از یک مکان باشد (فلینت، ۲۰۰۶: ۶)، ولی هویت مکان به ویژگی‌های قابل تشخیص «مکان بیرونی» اشاره دارد. به بیان دیگر، از دیدگاه جغرافیایی هویت هر مکان از سه عامل درهم‌تنیده شکل می‌گیرد: عوامل مشخص طبیعی و نمود ظاهری آن، فعالیت‌های مشاهده‌پذیر و کارکردها و مفاهیم یا نمادها. در داخل هر یک از این سه عامل نیز تعداد زیادی از مفاهیم، شرایط و عناصری موجود است که با شیوه‌های بی‌شمار می‌توانند با یکدیگر ترکیب شوند و هویت ویژه‌ای را سامان دهند. هویت‌یابی هر مکان نیز، ویژه همان مکان است (شکویی، ۱۳۸۲: ۲۷۶). رلف نیز در کتاب مکان و بی‌مکانی^۲، خصوصیات کالبدی، فعالیت‌ها و معانی را سه پایه هویت مکان در نظر می‌گیرد و می‌نویسد: احتمالاً دو عنصر دیگر به‌سادگی درک می‌شوند، ولی عنصر مهم معنی خیلی مشکل‌تر فهمیده می‌شود (رلف، ۱۳۸۹: ۶۲) (شکل ۴). لینچ «معنی» را یکی از معیارهای شکل یک مکان خوب (مانند شهر) در نظر می‌گیرد و منظور از آن میزانی است که یک مکان (مانند شهر) می‌تواند به روشنی توسط ساکنان آن ادراک شود. به بیان دیگر، «معنی» یعنی یک مکان تا چه اندازه می‌تواند به‌وضوح درک شود، از نظر ذهنی امکان شناسایی داشته باشد و ساکنان آن بتوانند آن را در زمان و مکان به تجسم درآورند و تا چه اندازه آن ساختار ذهنی با ارزش‌ها و مفاهیم جامعه در ارتباط است. یعنی

1. Sense of place and identity of place

2. Place and Placelessness

انطباق محیط با توانایی‌های احساسی و ذهنی و ساختارهای فرهنگی (میرمقتدایی، ۱۳۸۳: ۳۰). نتیجه اینکه هویت مکان‌ها در ارتباط با تحولات مداوم در طول تاریخ، پیوسته تعریف و بازتعریف خواهد شد. شولتز نیز ضمن پذیرش ثابت نبودن ساختار مکان‌ها طی زمان، می‌نویسد: مکان‌ها از هویت خود در طول زمان محافظت می‌کنند، البته نه بدان معنا که حس مکان تغییر می‌کند یا از بین می‌رود (پرتوی، ۱۳۸۷: ۱۲۱).



شکل ۴. عوامل سازنده «هویت مکان» از دیدگاه جغرافی‌دانان

ترسیم: نگارندگان

هویت و مقیاس‌های جغرافیایی

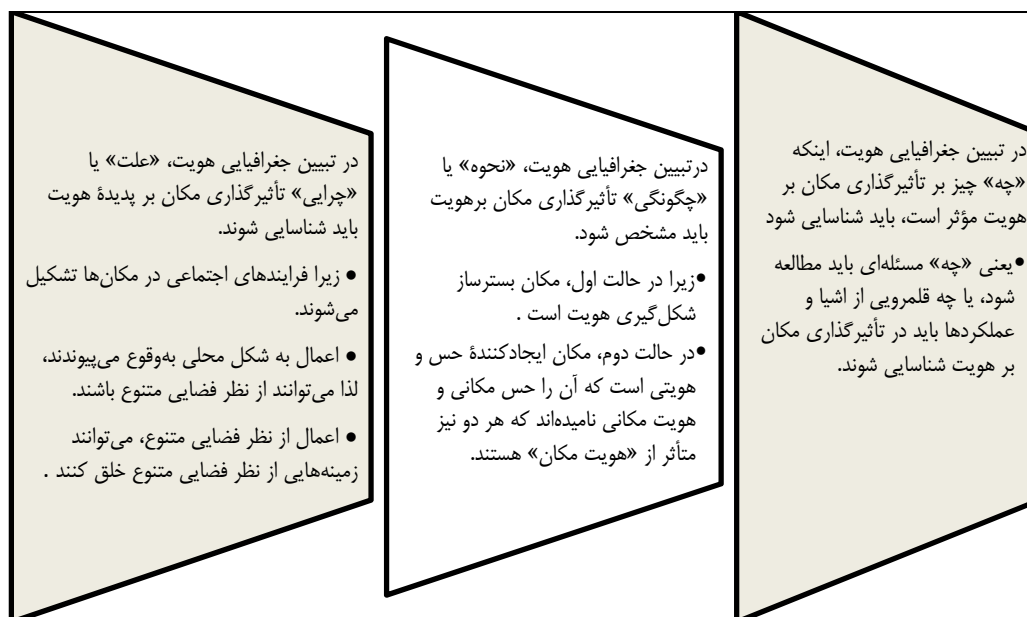
بر اساس آنچه گذشت، هویت از جمله پدیده‌هایی است که از روابط متقابل بین انسان (یا فرهنگ انسانی) و محیط حاصل می‌شود. از این رو می‌توان به شناسایی و تحلیل سطوح گوناگون هویت، برحسب ارتباط انسان با مکان در مقیاس‌های گوناگون جغرافیایی پرداخت. اما چرایی و علت تأثیرپذیری انسان از سطوح مختلف مکانی به ارتباطات انسانی بازمی‌گردد که تحت تأثیر فرایندهای اطلاعاتی و ارتباطاتی نوین، علاوه بر سطوح درون‌فردی، میان‌فردی و گروهی؛ سطوح میان‌فرهنگی، بین‌المللی، جمعی و... را دربرمی‌گیرد. بر این اساس در ارتباط با سطوح هویت، طبقه‌بندی‌های گوناگونی صورت گرفته است که این دسته‌بندی‌ها نه اختیاری است و نه طبیعی؛ زیرا طبقه‌بندی مردم یک فرایند سیاسی است (کرننگ، ۱۳۸۳: ۸۸)، مانند طبقه‌بندی مردم براساس هویت محلی، ملی و فراملی. یا به نقل از روسنگرن، هویت در چهار حوزه محلی، ناحیه‌ای، ملی و جهانی ظاهر می‌شود (روسنگرن، ۲۰۰۰: ۱۷۱). در مطالعات جدید جغرافیایی، به‌ویژه جغرافیای سیاسی، مقیاس جغرافیایی جنبه‌ای برای درک و فهم اعمال اجتماعی است و چگونگی درک ما از مقیاس بر چگونگی ساخت دنیا به دست ما، بنابراین در آنچه ما به‌مثابه خط‌مشی سیاسی در پیش می‌گیریم، تأثیر می‌گذارد (مورای، ۱۳۸۸: ۷۵). به بیان دیگر در مورد اخیر، مقیاس‌ها به‌طور مجرد ارائه نمی‌شوند، بلکه آنها محصول فرایندهای اجتماعی هستند (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۱۱). فلینت در همین رابطه می‌نویسد: اقدامات افراد و گروه‌هایی از افراد در دامنه یا برد

جغرافیایی‌شان قرار دارد. این برد یا دامنه^۱ است که با عنوان «مقیاس جغرافیایی» شناخته می‌شود (فلینت، ۲۰۰۶: ۱۱). در تأیید این مطلب، میرحیدر نیز بر این باور است که مقیاس جغرافیایی، جدای از رفتارها، عملکردهای انسانی و روندهای اجتماعی - سیاسی نیست (میرحیدر و حمیدی‌نیا، ۱۳۸۵: ۱۶). بر اساس آنچه بیان شد می‌توان مقیاس‌های جغرافیایی را به‌منزله سکوی انواع فعالیت‌های اجتماعی در نظر گرفت و سلسله‌مراتب نامنسجمی از مقیاس‌های جغرافیایی را به رسمیت شناخت که از سطح فردی، خانه، محله تا سطح محلی، ناحیه‌ای، ملی و جهانی گسترش می‌یابند (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۱۱). براین اساس، نحوه و چگونگی تأثیرپذیری انسان از مقیاس‌های مختلف جغرافیایی تا اندازه‌ای به ویژگی‌های مکان بازمی‌گردد؛ چرا که مکان خود مقیاسی جغرافیایی است که به‌معنای محل زندگی روزمره ما تعریف می‌شود. درعین حال، مکان صرفاً یک مقیاس در سلسله‌مراتبی است که از سطح فردی تا جهانی امتداد می‌یابد (تیلور و فلینت، ۲۰۰۰: ۶۰). به بیان دیگر در یک سلسله مراتب، مقیاس‌ها «متداخل»^۲ یا در ارتباط با یکدیگر هستند (هرب و کاپلان، ۱۹۹۹). در اینجا ذکر این نکته ضروری است که در بحث مقیاس‌های جغرافیایی، سه مقیاس محلی، ملی و جهانی بیش از سایر مقیاس‌ها مفید هستند، اما می‌توان مقیاس‌های فرعی دیگر را در مقیاس‌های اصلی ادغام کرد. برای مثال، مقیاس‌های ناحیه‌ای و قومی را در مقیاس محلی در نظر گرفت و مقیاس‌های بین‌المللی و جهانی را در مقیاس جهانی جای داد.

بنابراین در مطالعه بنیادهای هویت، اولین مقیاس که در این نوشتار به مطالعه آن پرداخته می‌شود، مقیاس محلی است. در واقع محله (محل)، فضایی است که با مجموعه متنوعی از پیوندها یا شبکه‌های ارتباطی که در مقیاس‌ها و فواصل گوناگون در جریان هستند، تشکیل شده است (مویر، ۱۳۷۹: ۳۵). این مقیاس خردترین سطح تعلق و وفاداری فردی و جمعی را منعکس می‌کند و شاید بتوان گفت اساس آن حس بدیهی تعلق به فرهنگی مشترک است که در قالب یک گروه محلی یا گروه قومی خاص متبلور می‌شود. در واقع گروه قومی این‌گونه تعریف می‌شود، یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجداد مشترک، خاطرات تاریخی مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت (اسمیت، ۱۳۷۷: ۱۸۶) و هویت محلی که احساس تعلق به محیط بلافاصل را منعکس می‌کند و گویای کهن‌ترین و رایج‌ترین تعلق‌ها تا پیش از گسترش صور مدرن و ناشی از صنعتی‌شدن بوده است (فکوهی، ۱۳۸۱: ۱۴۱)، به میزان زیادی مبتنی بر همین گروه‌های قومی است. به سخن دیگر هویت محلی در بسیاری از موارد به‌صورت هویت‌های قومی، طایفه‌ای و خویشاوندی و غیره بروز می‌کند و ترکیبی از گرایش‌ها، احساسات و وابستگی‌های فرد نسبت به عناصر و ارزش‌های محلی و قومی در نظر گرفته می‌شود که موجب وحدت و انسجام محلی شده و در کل بخشی از هویت محلی فرد را تشکیل می‌دهد.

1. Scope

2. Nested تو در تو



شکل ۵. سه پرسش کلیدی چراپی، چگونگی و چه در تبیین جغرافیایی هویت

ترسیم: نگارندگان

روش پژوهش

این پژوهش از نظر هدف، بنیادی - نظری است و در نگارش آن از روش پژوهش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. این شیوه علاوه بر تصویرسازی آنچه هست، به تشریح و تبیین دلایل چگونه‌بودن و چراپی وضعیت مسئله و ابعاد آن می‌پردازد. روش‌شناسی پژوهش نیز ضمن توجه به ماهیت مکان و هویت، از تلفیق دو رویکرد اثبات‌گرایانه و پدیدارشناسانه انجام گرفته است. همچنین با توجه به موضوع، ماهیت و هدف پژوهش، روش گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای و جست‌وجوی رایانه‌ای بوده است.

یافته‌های پژوهش و تجزیه و تحلیل آن

تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت در مقیاس محلی

همچنان که در بخش‌های پیشین بیان شد، در جغرافیا نیز همانند سایر علوم، در مرحله تبیین، پاسخ‌های کافی به سؤال‌های چرا، چگونه و چه داده می‌شود و می‌توان از مقیاس‌های جغرافیایی به بهترین وجهی در تبیین جغرافیایی هویت بهره برد. در بحث هویت، هر فرد در عصر کنونی، تحت تأثیر سه دسته بنیادهای هویتی در مقیاس‌های محلی، ملی و جهانی قرار دارد و اگر بخواهیم به تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت در مقیاس محلی بپردازیم، در وهله نخست ناگزیر به تفکیک تمایزات هویت مکانی / انسانی از یکدیگر هستیم. از این رو می‌توان در مقیاس محلی، از نظر هویت انسانی، دو دسته هویت، یعنی هویت گروه‌های قومی و هویت مردم محلی را تشخیص داد و از نظر هویت مکانی، هویت مکان‌هایی

همچون روستا، محله‌های شهری، شهرک‌ها و شهرها را مشخص کرد (جدول ۱). در ادامه بحث به ترتیب به هریک از آنها اشاره خواهد شد.

جدول ۱. هویت در مقیاس محلی بر اساس تقسیمات مکانی - انسانی

هویت محلی	
مکانی	انسانی
روستا	گروه قومی
شهر، محله شهری، شهرک	گروه قومی / مردم محلی
ناحیه جغرافیایی	گروه قومی

منبع: نگارندگان

روستا و بنیادهای هویت محلی: طبق جدول ۱، می‌توان «واحد انسانی» مقیاس محلی را با فرض یکپارچگی و وحدت محیط روستایی، در چارچوب یک «گروه قومی» بررسی کرد. گروه قومی شامل جمعیت انسانی مشخص با افسانهٔ اجدادی مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت است (اسمیت، ۱۳۷۷: ۱۸۶). بنابراین، واحد مکانی در اینجا با روستا منطبق است. هویت روستا نیز مانند دیگر هویت‌های محلی، هویتی است که با تبلور عینی در فیزیک و محتوای روستا معنادار می‌شود. از این جهت، هویت مکان در اینجا، همان هویت روستا است که شامل عناصر کالبدی و کارکردی روستا می‌شود. عناصر کالبدی روستا شامل عناصر طبیعی (مانند مراتع، پوشش گیاهی، رودخانه، آبشار و...) و عناصر مصنوع یا ساخته‌شده (مانند بافت مسکونی، کوچه‌ها، مزارع و...) می‌شود، از طرف دیگر، عناصر کارکردی نیز در روستاها معمولاً شامل عناصر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی (مانند اعتقادات و باورهای سنتی، آداب و رسوم محلی، روابط و مناسبات خویشاوندی، خاطرات و یادبودهای محلی، موسیقی محلی، وابستگی‌های ایلی، تباری یا طایفه‌ای، اشعار محلی و اسطوره‌ها، جشن‌ها و سوگواری‌های محلی، حوادث تاریخی مثل جنگ‌ها و پیروزی‌ها، بناهای محلی، زبان و گویش محلی، پوشش محلی، قدمت خانوادگی، نهادهای سیاسی - اداری، سطح سواد، وفاداری و تعصبات مذهبی و سنتی، ضرب‌المثل‌ها و بازی‌های محلی) می‌شود (بدیعی و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۷۰). در هر حال با رویکردی جغرافیایی به موضوع، می‌توان به بحث دربارهٔ بنیادهای هویتی یادشده در چارچوب هویت مکان و با دو دسته عناصر کالبدی و عناصر کارکردی پرداخت. به بیان دیگر محیط روستایی، از یک طرف بازتاب ماهیت فعالیت و سکونت انسان در بستر زمان، بهره‌مند از کیفیت زیباشناسانه و کارکردهای زیست‌محیطی است و طرف دیگر، متأثر از دانش مکانی و فرهنگ بومی است (دارابی، ۱۳۸۸: ۱۱۱). بر این اساس چشم‌انداز جغرافیایی محیط روستایی، برآیند ترکیب چشم‌انداز انسانی و چشم‌انداز طبیعی روستاست و این دو چشم‌انداز نیز خود محصول آمیختگی مجموعه عناصر انسانی با محیط طبیعی یا همان عناصر کالبدی و عناصر کارکردی روستا است. در واقع نحوه و چگونگی تأثیرگذاری جغرافیا در حالت کلی و مکان در حالت خاص، بر هویت در چشم‌انداز جغرافیایی هر روستا بازتاب می‌یابد. چشم‌انداز هر روستا نیز مشتمل بر عناصر کالبدی و کارکردی آن روستا است که شکل‌دهندهٔ هویت مکان روستاست. بر این اساس، هویت هریک از روستاییان نیز چیزی جدا از هویت مکان آن روستا نیست. از این روست که

گفته می‌شود «روح هر مکان در چشم‌انداز آن نمایان می‌شود» (شکویی، ۱۳۸۲: ۱۷۴). با توجه به اینکه افراد روستا معمولاً به‌طور مستقیم و بی‌واسطه با بنیادهای هویت‌بخش مکان روستا ارتباط دارند، ادراک جغرافیایی^۱ نیز در این مکان‌ها به‌صورت مستقیم است.

اما در بیان چرایی تأثیرات متفاوت مکان‌های روستایی مختلف بر ساکنان خود، باید اظهار داشت که این به رابطه متقابل بین انسان و محیط بازمی‌گردد. به بیان ساده‌تر، همان‌طور که استقرار مکان‌های روستایی در محیط‌های گوناگون جغرافیایی مانند کوهستان، سواحل، دشت‌ها، مناطق خشک و بیابانی بر شرایط زندگی انسان روستایی تأثیر می‌گذارد و شکل خاصی از زندگی را به آنها تحمیل می‌کند؛ از دیگر سو، عوامل و نظام‌های انسانی نیز بر محیط جغرافیایی تأثیر می‌گذارند. برای مثال هر مکان روستایی با سطح خاصی از سواد، آگاهی و فناوری، شکل خاصی از روابط قدرت (مانند روابط خویشاوندی و طایفه‌ای، روابط مالک و زارع)، نوع خاصی از نهادهای جمعی (مانند شورا یا تعاونی، نهادهای مذهبی) و نیز، نوع خاصی از عقاید و باورهای دینی، عرفی و درنهایت گونه‌ای از فرهنگ روستایی مواجه است. بر این اساس، مکان‌های روستایی با هویت‌های متفاوت شکل می‌گیرند و تأثیرات متفاوتی نیز بر ساکنان خود برجای می‌گذارند.

شهر و بنیادهای هویت محلی: در شهرها نیز مانند روستاها با دو مقوله انسانی (مردم/ اجتماع محلی) و مکانی (شهر/ شهرک/ محله) سروکار داریم. از نظر انسانی آنچه در شهرها کانون توجه قرار می‌گیرد، اجتماعات محلی/ مردم محلی است. در واقع از دیدگاه جغرافی‌دانان اجتماعی، اجتماع مجموعه‌ای از روابط متقابل افراد و گروه‌های مختلفی از مردم است که در مکانی خاص شکل می‌گیرد. این افراد به‌واسطه وابستگی و علائق مشترک با یکدیگر، اتحاد و پیوند دارند (اسمال، ۱۹۹۰: ۴۳). از طرف دیگر، از بعد مکانی، هر شهر نتیجه تمرکز فعالیت‌های صنعتی، تجاری، مالی، اداری، حمل و نقل و ارتباطات، نهادهای فرهنگی، مطبوعات، کتابخانه‌ها، موزه‌ها، بیمارستان‌ها، مؤسسه‌های آموزش عالی، مراکز تحقیقات و نشر، سازمان‌های حرفه‌ای، نهادهای مذهبی و مددکاری اجتماعی است (ربانی، ۱۳۸۵: ۸). هویت یک شهر نیز همانند هویت‌های محلی دیگر، هویتی است که با تبلور عینی در فیزیک و محتوای شهر معنا دار می‌شود. در شهر نیز همچون روستا، نحوه و چگونگی تأثیرگذاری جغرافیا در معنای عام و مکان در معنای خاص بر هویت، در چشم‌انداز جغرافیایی آن بازتاب می‌یابد که مشتمل بر عناصر کالبدی و کارکردی همان شهر است و هویت مکان شهر را شکل می‌دهد. عناصر کالبدی شهر، شامل عناصر طبیعی (مانند توپوگرافی، رودخانه، فضای سبز) و عناصر مصنوع (همچون بافت مسکونی، بافت مذهبی، معابر، بازارها) می‌شود. عناصر کارکردی شهر نیز شامل عناصر اجتماعی، سیاسی و فرهنگی (مانند اعتقادات و باورهای سنتی، آداب و رسوم، روابط و مناسبات همسایگی، وابستگی خویشاوندی اعم از ایلی و طایفه‌ای، خاطرات و یادبودها (از جنگ‌ها و پیروزی‌ها)، جشن‌ها و سوگواری‌ها، آثار و ابنیه مذهبی، زبان و گویش، پوشش، وابستگی‌های مذهبی و سنتی، نهادهای سیاسی - اداری، سطح سواد) می‌شود. به همین ترتیب عناصر اقتصادی

۱. ادراک جغرافیایی، ادراک ما را از جهان پیرامون ما، روابط فضایی، شناسایی مکان‌های مشخص و متفاوت و درنهایت شناخت ما را از وضع و شرایط خود در جهان مطرح می‌کند (شکویی، ۱۳۸۶: ۱۱۸).

نیز شامل تملک زمین و بنا و شیوه معیشت، اعم از سنتی و مدرن است (بدیعی و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۷۰) که روی هم رفته چشم‌انداز جغرافیایی شهر را پدید می‌آورند و این چشم‌انداز به خلق یک هویت مکان منحصر به فرد منجر می‌شود. اما در پاسخ به اینکه چرا مکان شهرهای مختلف، تأثیرات متفاوتی بر ساکنان خود برجای می‌گذارند، باید گفت که این به رابطه متقابل انسان و محیط شهر بازمی‌گردد؛ یعنی علاوه بر تأثیرگذاری موقعیت جغرافیایی مکان شهر بر نحوه زندگی شهروندان، نظام‌های انسانی نیز بر این مکان تأثیر می‌گذارند. بر این اساس همچون مکان روستایی، هر مکان شهری نیز با سطح خاصی از سواد و بهره‌مندی از علم و فناوری، شکل خاصی از روابط قدرت، گونه خاصی از نهادهای جمعی، نوع ویژه‌ای از عقاید دینی و ایدئولوژیکی و در نهایت سطح فرهنگی خاص، مواجه است که به شکل‌گیری هویت‌های متفاوت مکان‌های شهری منجر می‌شود. بر این اساس، هویت یک شهر اسلامی می‌تواند از یک شهر غیر اسلامی و حتی یک شهر اسلامی دیگر متفاوت باشد؛ زیرا عناصر کارکردی و کالبدی و شاخص‌های طبیعی و انسانی هویت شهرها یکسان نیستند. برای مثال، مساجد که برجسته‌ترین بناهای مذهبی شهر به‌شمار می‌روند، معرف هویت اسلامی شهر از دیدگاه محیط مصنوع است. افزون بر آن کوچه‌ها، فضاها (مانند حسینیه‌ها و تکایا) و میدان‌هایی که فرم و کارکرد آنها حامل آرمان‌ها و اعتقادات اسلامی است، فضاهایی را معرفی می‌کنند که شاخص هویت اسلامی است (بهزادفر، ۱۳۸۶: ۵۴).

از سوی دیگر، کوچک‌ترین و مهم‌ترین واحد تقسیمات شهری، به‌ویژه از نظر هویت‌پذیری، محلات شهری است. بر اساس تعریف لینچ، محله به قسمت نسبتاً بزرگی از شهر اطلاق می‌شود که واجد خصوصیات یک‌دست و مشابه باشد و ناظر بتواند به آن وارد شود (لینچ، ۱۹۶۰: ۱۲۶). بر این اساس، هر مکان شهری از محله‌های بی‌شماری تشکیل شده است که هر یک از محله‌ها ویژگی‌ها و شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی خاص خود را دارد. در مجموع محدوده محله هر چه باشد، جایی است که مردم بیشتر عمر یا زندگی خود را در آن صرف می‌کنند (مویر، ۱۳۷۹: ۳۵) و هویت محله‌ای ناشی از آن، احساس تعلق به یک محله را دربر خواهد داشت که از تجمع و به‌هم‌پیوستگی، معاشرت نزدیک، روابط همسایگی و اتحاد غیر رسمی میان گروهی از مردم به‌وجود می‌آید (شکویی، ۱۳۹۰: ۵۰). در هر حال، همانند مکان‌های روستایی با توجه به اینکه افراد ساکن در محله‌های شهری معمولاً به‌طور مستقیم و بی‌واسطه با بنیادهای هویت‌بخش شهری در ارتباط هستند، ادراک جغرافیایی نیز در این مکان‌ها به‌صورت مستقیم است. بر این اساس، هویت مکان یا همان هویت محله، متأثر از عناصر کالبدی و عناصر کارکردی است که از محله‌ای به محله دیگر متفاوت است. بنابراین، چشم‌انداز جغرافیایی شهر که خود از مجموع چشم‌انداز محله‌های شهری منتج می‌شود، حاصل ترکیب چشم‌انداز انسانی و طبیعی شهر است که این چشم‌اندازها نیز محصول آمیختگی مجموعه عناصر انسانی با محیط طبیعی شهر هستند.

ناحیه جغرافیایی و بنیادهای هویت محلی: ناحیه جغرافیایی را می‌توان بالاترین سطح مقیاس هویت محلی در نظر گرفت که دربردارنده مجموعه ویژه‌ای از روابط و مناسبات انسان با مکان، به‌ویژه در نتیجه مناسبات فرهنگی بین یک گروه (معمولاً قومی، زبانی و مذهبی) و مکان خاص آنهاست. این امر بر اساس آگاهی ژرف از فرهنگ مشترک مردم و تمایزات آنها از سایر گروه‌ها به‌وجود می‌آید. ناحیه هویت‌پذیر، یک موضوع اصلی در جغرافیای انسان‌گراست که در آن مجموعه‌ای از اعتقادات، شناخت‌ها، اطلاعات، کاربردها، دریافت‌های فردی و جمعی از زندگی مادی و سرانجام ادراکات

ناحیه‌ای، سبب ظهور این هویت‌پذیری شده است. برابر این طرز تفکر، روابط در داخل گروه‌های قومی و بین گروه‌های قومی، اعتبار ناحیه‌ای را می‌شناساند. بدینسان در هر ناحیه قومی زبان، مذهب و قوم ویژه‌ای با یگانگی جمعی زندگی می‌کنند. نتیجه آنکه وحدت ناحیه‌ای، آن را از حوزه‌های پیرامونی جدا و متمایز می‌کند. ویژگی‌های طبیعی، آب و هوا، اشکال و ناهمواری‌ها، صفت مشخص اجتماعی - اقتصادی، کاربری زمین، ویژگی‌های زبانی، قومی و مذهبی از آن جمله است (شکویی، ۱۳۸۲: ۳۲۶-۳۲۴). بنابراین، هویت یک ناحیه نیز همانند هویت‌های محلی دیگر، هویتی است که با تبلور عینی در فیزیک و محتوای ناحیه معنادار می‌شود. به بیان دیگر، هویت مکان در اینجا به هویت ناحیه مربوط می‌شود که شامل عناصر کالبدی و عناصر کارکردی است و در چشم‌انداز جغرافیایی ناحیه نمایان می‌شود. بر این اساس ساکنان یک ناحیه جغرافیایی که معمولاً از یک قومیت و فرهنگ هستند (برای نمونه، ناحیه کردستان در ایران)، تحت تأثیر عناصر و ویژگی‌های شکل‌دهنده هویت مکان یا همان ناحیه جغرافیایی خود قرار می‌گیرند و از یک نوع هویت مکانی برخوردار می‌شوند. چرایی و چگونگی تأثیرگذاری ناحیه جغرافیایی بر هویت نیز همانند مکان‌های روستایی و شهری است.

نتیجه‌گیری

در جغرافیا نیز همانند دیگر علوم، در مرحله تبیین، پاسخ‌های کافی به سؤال‌های چرا، چگونه یا چه داده می‌شود، در تبیین پدیده هویت با دیدگاه جغرافیایی، عوامل انسان و مکان، دو عامل بنیادی در نظر گرفته می‌شود. نکته مهم درباره انسان، به‌مثابه یکی از ابعاد اصلی جغرافیا و هویت، وجود هویت اجتماعی اوست که محصول توافق و عدم توافق میان افراد است. آنچه یک گروه انسانی را هویت می‌بخشد، شباهتی است که موجب تفاوت آنها از گروه‌های دیگر می‌شود. همان‌طور که اشاره شد، شباهت و تفاوت، معنایی هستند که افراد آنها را می‌سازند. از سوی دیگر، نحوه تأثیرگذاری عوامل انسانی بر هویت را می‌توان براساس مواردی مانند سطح آگاهی و سواد، اشکال متفاوت روابط قدرت، کارکرد نهادهای سیاسی - اجتماعی در مکان‌های گوناگون، تحلیل کرد. همچنین بُعد دیگر جغرافیا و هویت، مکان و فضای زندگی انسان است. فضا و مکان به سه طریق به شکل‌گیری تفاوت در پدیده‌های گوناگون، از جمله هویت منجر می‌شود: اول، فرایندهای اجتماعی در مکان‌ها تشکیل می‌شوند؛ دوم، اعمال به شکل محلی به‌وقوع می‌پیوندند و لذا می‌توانند از نظر فضایی متنوع باشند و بالاخره اعمال از نظر فضایی متنوع، می‌توانند زمینه‌هایی از نظر فضایی متنوع خلق کنند. این سه طریق در واقع، علت یا چرایی تأثیرگذاری مکان بر پدیده‌های گوناگون از جمله هویت‌اند. از سوی دیگر، نحوه تأثیرگذاری مکان بر هویت نیز به دو صورت است: درحالت اول، مکان بسترساز شکل‌گیری هویت است، اما در حالت دوم، مکان ایجادکننده حس و هویتی است که جغرافی‌دانان آن را حس مکانی و هویت مکانی نامیده‌اند که هر دو نیز از هویت مکان تأثیر پذیرفته‌اند. بر این اساس، در این نوشتار از نظر هویت انسانی و هویت مکانی به تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت در مقیاس محلی پرداخته شد و درنهایت این نتیجه به‌دست آمد: در مقیاس محلی، از نظر هویت انسانی، دو دسته هویت، یعنی هویت گروه‌های قومی و هویت مردم محلی را می‌توان تشخیص داد و از نظر هویت مکانی نیز، هویت مکان‌هایی همچون روستا و شهر شناسایی می‌شود. بر اساس، نتایج حاصل از تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت در مقیاس محلی مشخص شده است که هویت هر مکان (روستا، محله، شهر، ناحیه جغرافیایی) که متشکل از عناصر

کالبدی و کارکردی است، منحصر به فرد بوده و هویت هریک از افراد ساکن در این مکان‌ها نیز چیزی جدا از هویت مکان آنها نیست. بر این اساس، نگارندگان این مقاله بر مبنای حضور افراد در مکان یا در مکان‌بودگی انسان، این مسئله را رد می‌کنند که نه در آینده نزدیک و نه در آینده‌ای دور، امکان شکل‌گیری یک هویت جهانی مشترک که تمام افراد ساکن کره زمین تنها یک هویت مشترک جهانی داشته باشند، وجود نخواهد داشت.

تشکر و قدردانی

این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «تبیین جغرافیایی بنیادهای هویت در مقیاس‌های محلی، ملی و جهانی» است. بر این اساس نویسندگان این مقاله بر خود لازم می‌دانند از دانشگاه تهران برای مساعدت‌های لازم، تشکر و قدردانی کنند.

منابع

1. Abolhassani, S.R., 2009, **Define and Measure the Components of Iranian Identity**, Strategic Research Institute, Tehran. (in Persian)
2. Ahmadi, H., 2009, **The Foundations of Iranian National Identity: National Identity Theoretical Framework**, Institute of Social and Cultural Studies, Tehran. (in Persian)
3. Badiie Azandehie, M., Panahandekhah, M., Mokhtari, R., 2008, **The Role of Sense of Place in Native Identity, Case Study: Yasouj Students of Tehran University**, Geopolitics Quarterly, Vol. 4, No. 2, PP. 157-175. (in Persian)
4. Behfruz, F., 2005, **Philosophy and Methodology of Scientific Research in Geography**, Tehran University Press, Tehran. (in Persian)
5. Behzadfar, M., 2006, **City of Identity**, Tehran City Publication. (in Persian)
6. Bemanian, R., Mahmoudinejad, H., 2007, **The phenomenology of Place**, Organizations of Municipalities and Dehyariha, Tehran. (in Persian)
7. Crang, M., 2004, **Cultural Geography**, Translated by Mehdi Gharakhlu, Samt Publication, Tehran.
8. Darabi, H., 2009, **The Role of Participation in Rural Environmental Design**, Environmental Studies, Vol. 35, No. 52, PP. 111-124. (in Persian)
9. Dekhoda, 2010, Dictionary CD.
10. Fakohi, N., 2002, **Identity Formation and Patterns of Local, National and Global (Case Study: Lorestan)**, Journal of Sociology and Social Sciences, Vol. 4, No. 4, PP. 127-161. (in Persian)
11. Faye, B., 2002, **Contemporary Philosophy of Social Science**, Translated by Dayhami, Tarheno Publication, Tehran. (in Persian)
12. Flint, C., 2006, **Introduction to Geopolitics**, Routledge, London and New York.
13. Giddens, A., 2001, **Sociology**, 4th Edition, Cambridge, Polity Press, London.
14. Hafeznia, M.R., 2009, Introduction to Research Methods in the Humanities, Samt Publication, Tehran. (in Persian)
15. Herb, G.H. and Kaplan, D.H., 1999, **Nested Identities: Nationalism, Territory and Scale**, Published by Rowman and Littlefield, Lanham.
16. Holt-Jensen, A., 1997, **Geography, History and Concepts**, Translated by Jalal Tabrizi, Seir & Siah Publication, Tehran. (in Persian)
17. Jamshidi, M., 2008, **Foundations and Explanation Methodology**, Institute of Social and Cultural Studies, Tehran. (in Persian)
18. Jenkins, R., 2002, **Social Identity**, Translated by Touraj Yarahmadi, Publication Shirazeh, Tehran. (in Persian)

19. Johnston, R., 2000, **A Question of Place: Exploring the Practice of Human Geography**, Translated by Jalal Tabrizi, Foreign Ministry Publication, Tehran. (*in Persian*)
20. Kamran, H., Vasegh, M., 2010, **Explanation in Geography**, Journal of Geography Society, Vol. 8, No. 24, PP.7-26. (*in Persian*)
21. Little, D., 1992, **Explanation in Social Sciences**, Translated by Soroush, Srat Publication, Tehran. (*in Persian*)
22. Lynch, K., 1960, **The Image of the City**, MIT Press, Massachussettes.
23. Mirheidar, D., 2007, **Principles of Political Geography**, Samt Publication, Tehran. (*in Persian*)
24. Mirheidar, D., Hamidinia, H., 2006, **Comparison of Geopolitics and International Relations (Methodology and Implications)**, Geopolitics Quarterly, Vol. 2, No. 1, PP. 1-41. (*in Persian*)
25. Mirheidar, D., Zaki, Y., 2010, **The Concept of Geographic Scale and Its Importance in Postmodern Geography**, Geopolitics Quarterly, Vol. 6, No. 1, PP. 5-36. (*in Persian*)
26. Mirmoghtadaiee, M., 2004, **The Criteria For Identifying and Evaluating the Physical Identity of Cities**, Honar-Ha-Ye-Ziba Journal, Vol. 2, No. 19, PP.29-38. (*in Persian*)
27. Mojtahedzadeh, P., 2008, **Identity and Democracy in Iran**, Kavir Publication, Tehran. (*in Persian*)
28. Muir, R., 2000, **Political Geography, a New Introduction**, Translated by Doreh Mirheidar, National Geographical Organization Publication, Tehran. (*in Persian*)
29. Murray, W., 2009, **Geography of Globalization**, Translated by Jafar Javan and Abdollahi, Chapar Publication, Tehran. (*in Persian*)
30. Nozari, A., 2000, **Philosophy of History, Methodology and Historiography**, Tarheno Publication, Tehran. (*in Persian*)
31. Partovi, P., 2008, **Phenomenology of Place**, Academy Art Publication, Tehran. (*in Persian*)
32. Pouramad, A., 2006, **Philosophy of Geography**, Tehran University Publication, Tehran. (*in Persian*)
33. Rabbani, R., 2006, **Urban Sociology**, Samt Publication, Tehran. (*in Persian*)
34. Relph, E., 2010, **Place and Placelessness**, Translated by Noghsan and Mondegar, Armanshahr Publication, Tehran. (*in Persian*)
35. Sadeghi, M., 2006, **The Kind of Explanation and Theories Science Explanation**, Nameh Hekmat, Vol. 4, No.8, PP.45-64. (*in Persian*)
36. Schwandt, T., 2001, **A Dictionary of Qualitative Inquiry**, (2nd ed.), Thousand Oaks, CA: Sage.
37. Shakouee, H., 2003, **New Trend in Philosophy of Geography**, Gitashenasi Publication, Tehran. (*in Persian*)
38. Shakouee, H., 2007, **Environmental Philosophy and the Schools of Geography**, Gitashenasi Publication, Tehran. (*in Persian*)
39. Shakouee, H., 2011, **The Social Geography of Cities**, Jihad Publication, Tehran. (*in Persian*)
40. Small, J., 1990, **A Modern Dictionary of Geography**, Edward Arnold Press, London.
41. Smith, A., 1998, **Sources of Ethnic Nationalism**, Journal of Strategic Studies, Tehran. (*in Persian*)
42. Tavassoli, Gh., 1994, **Theories of Sociology**, Samt Publication, Tehran. (*in Persian*)
43. Taylor, P. and Flint, C., 2000, **Political Geography: World Economy, Nation State and Locality**, Prentice, New York.
44. Walliman, N., 2006, **Social Research Methods (Sage Course Companions Series)**, Sage Publications Ltd, London.
45. Woodward, J., 2003, **Scientific Explanation, the Stanford Encyclopedia of Philosophy**, Available in: <http://plato.stanford.edu/entries/scientific-explanation>.
46. Woodward, K., 2000, **Questioning Identity: Gender, Class, Nation**, The Open University, Routledge, London.